

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و سوم، زمستان ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۱۰

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۸/۲۳

صفحات: ۷-۳۲

## عصر رضاشاه پهلوی و تجدید معادلات پیشین در تاریخ روابط خارجی

ایران (۱۳۲۰-۱۳۰۴)

دکتر طاهره ابراهیمی فر\*

دانشیار عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه علوم سیاسی، ایران، تهران

دکتر سیدعلی منوری\*\*

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

### چکیده

چهار سال پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رضاشاه پهلوی روابط خارجی ایران را در جهت پیشگیری از مداخله قدرت‌های بزرگ تغییر داد. لازم به ذکر است که در سراسر عصر قاجار ایران در معرض نفوذ سیاسی، اقدامات نظامی و بهره‌برداری اقتصادی دو قدرت بزرگ روسیه تزاری (و متعاقب آن شوروی) و بریتانیا بود. رضاشاه جهت مقابله با مداخلات خارجی اصلاحاتی را در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به منظور بنیان گذاشتن دولت مدرن در ایران انجام داد. با این حال و علی‌رغم سیاست‌های نوسازی و توسعه مورد نظر رضاشاه، معادلات روابط خارجی ایران همچنان بر اساس رقابت‌های میان بریتانیا و شوروی صورت پذیرفت. به عبارت دیگر روابط خارجی ایران در دوران رضاشاه همچون عصر قاجار در جهت موازنه در مقابل بریتانیا و شوروی احیاء شد.

### کلید واژگان

ایران، روابط خارجی، رضاشاه پهلوی، شوروی، بریتانیا

---

\* نویسنده مسئول، ایمیل: dr\_ebra@yahoo.com

\*\* ایمیل: samonavari8@yahoo.com

## مقدمه

وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش/ بیست و یک فوریه ۱۹۲۱م فصل نوینی را در روابط خارجی ایران رقم زد. دلیل این امر آن است که اولین مواجهه‌های ایران با غرب در ابتدای سده نوزدهم میلادی/ سیزدهم هجری قمری در عصر فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ق/ ۱۷۹۷-۱۸۳۴م) به تدریج شرایطی را فراهم آورد که روابط خارجی ایران عصر قاجار به نفوذ سیاسی، غلبه نظامی و بهره‌برداری غرب بینجامد. از این منظر تداوم مسائل روابط خارجی ایران در عصر رضاشاه پهلوی، پس از عصر قاجار نکته‌ای در خور تأمل است. لازم به توضیح است که پس از عهدنامه‌های گلستان (۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳م)، ترکمانچای (۱۲۴۳ق/ ۱۸۲۸م)، و پاریس (۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م) ایران با دو قدرت بزرگ امپریالیسم و استعمارگر روسیه و بریتانیا به عنوان همسایگان «شمالی» و «جنوبی» خود مواجه شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۷۶). نتیجه این همسایگی شوم، از دست رفتن بخش‌های مهمی از سرزمین ایران به واسطه جنگ‌ها، معاهدات، یا اقدامات صورت پذیرفته جهت تحدید حدود مرزها در قفقاز و سرحدات محاذی شرق بود (Kashani Sabet, 2000: 1189).

اگرچه شکست‌های نظامی ایران در موارد فوق می‌بایست روند اصلاحات و نوسازی ارتش و ظرفیت‌سازی نظامی را ضرورت می‌بخشید (Bakhash, 1971: 148)، اما از جنبه برون‌زاد، به دلیل وضعیت وابستگی رجال قاجار روند مذکور مختل شد. شاید بتوان ریشه این مسأله را در عهدنامه ترکمانچای جستجو کرد، چرا که این عهدنامه صراحتاً مسأله جانشینی فتحعلی‌شاه و تداوم سلسله قاجار را به وسیله یک قدرت خارجی مورد تصدیق و حمایت قرار داد (Amanat, 1993: 36). بدین ترتیب، انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای با روسیه - و البته با موافقت بریتانیا - نتیجه شکست‌های پی در پی نظامی ایران از روسیه بود و انعقاد عهدنامه پاریس میان ایران و بریتانیا و عهدنامه آخال (۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۱م) میان ایران و روسیه که به ترتیب انتزاع افغانستان و سرزمین‌های ترکستان و ماوراءالنهر را از ایران به رسمیت شناختند، از نتایج غلبه نظامی غرب بود. همچنین، به لحاظ سیاسی انعقاد معاهده ۱۹۰۷م/ ۱۳۲۵ق میان روسیه و بریتانیا که مشعر بر تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ این دو قدرت بود و تکمیل آن در معاهده ۱۹۱۵م/ ۱۳۳۳ق کشتار آزادیخواهان نهضت مشروطه توسط روس‌ها و سکوت بریتانیا در این خصوص، نقض بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی

اول توسط قوای روس و انگلیس که غارت ایران توسط قوای مذکور را نیز در پی داشت، ممانعت بریتانیا از طرح خواسته‌های منطقی ایران در کنفرانس صلح ورسای به عنوان یک کشور متضرر از جنگ جهانی اول، و تلاش بریتانیا جهت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹م/ ۱۳۳۷ق که به نوعی تحت‌الحمایه ایران به وسیله بریتانیا را در پی داشت، از نتایج نفوذ سیاسی غرب بود (برای این موارد بنگرید به: ذوقی، ۱۳۶۸؛ شمیم؛ ۱۳۷۵؛ مهدوی، ۱۳۸۸؛ ولایتی، ۱۳۷۴؛ بینا، ۱۳۸۳؛ احمدی، ۱۳۷۹؛ و طباطبائی مجد، ۱۳۷۳).

در کنار صحنه‌های فوق باید به وابستگی رجال دربار قاجار به بریتانیا و روسیه- روندی که از دوره سلطنت محمدشاه آغاز شد- و اعطای امتیازات زیربنایی و بهره‌وری از مواد خام به اتباع انگلیس و روس- روندی که از دوره سلطنت ناصرالدین شاه آغاز شد- نیز اشاره کرد که در حکم میان‌برده‌های صحنه‌های اصلی تصویر دیگری در جریان مناسبات ایران با بریتانیا و روسیه به حساب می‌آیند. در واقع، حتی سیاست موازنه منفی دولت‌مرد برجسته‌ای چون امیرکبیر در میانه عصر قاجار (در این خصوص بنگرید به: مهدوی، ۱۳۷۷: ۷-۱۵)، نتوانست از آثار سوء رقابت‌های سیاسی- اقتصادی روسیه و بریتانیا که در قالب خط مشی موازنه مثبت تبلور یافت، بکاهد (میراحمدی، ۱۳۶۸: ۷-۳۶).

بدین ترتیب، حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران بیش از آنکه نتیجه عوامل درون‌زاد باشد، معلول عوامل برون‌زاد بود: بریتانیا و روسیه نمی‌خواستند در بستر امپریالیسم قرن نوزدهم میلادی/ سیزدهم هجری قمری، ایران را مستعمره خود سازند، چرا که چنین عملی برخورد نظامی حتمی میان این دو را در پی داشت؛ از این رو تمامیت و استقلال ایران را تصدیق و تضمین کردند. در واقع مناسبات سیاسی ایران با بریتانیا و روسیه از زمان تاجور شدن فتحعلی‌شاه قاجار تا کودتای رضاخان (۱۲۱۲ق/ ۱۷۹۸م تا ۱۲۹۹ش/ ۱۳۳۸ق/ ۱۹۲۱م) مبین جایگاه کاملاً تضعیف شده ایران در روابط خارجی خود با غرب است. با توجه به مرور تحولات تاریخی فوق، این مسأله مطرح می‌شود که با توجه به پیشینه روابط خارجی ایران در عصر قاجار، روابط خارجی ایران در عصر رضاشاه پهلوی چگونه توضیح داده می‌شود؟ این مقاله در جهت پاسخ به این پرسش تدوین شده است. در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح می‌شود که علی‌رغم تثبیت جایگاه اتحاد شوروی به جای روسیه و علی‌رغم سیاست‌های داخلی رضاشاه معادلات پیشین حاکم بر روابط خارجی ایران در عصر قاجار که مبین نوعی الگوی رفتاری موازنه‌گری میان دو قدرت بزرگ شوروی و بریتانیا است تجدید شد.

از آنجا که پژوهش مورد نظر تاریخی است، روش جمع‌آوری داده‌ها کتابخانه‌ای، و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها مبتنی بر تحلیل محتوا است. همچنین روش‌شناسی مقاله ناظر بر کاربرد استلزامات تبیین روایی در پژوهش تاریخی است. این مقاله، پس از این مقدمه از چهار بخش تشکیل شده است. در بخش اول ابتدا بر مبنای روایت و تبیین روایی در تاریخ مباحث نظری ارائه می‌شود. در بخش دوم به استلزامات تاریخی ظهور عصر پهلوی پرداخته می‌شود. در بخش سوم معادلات حاکم بر روابط خارجی ایران عصر رضاشاه مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نهایتاً در بخش چهارم از مطالب ذکر شده جمع‌بندی به عمل می‌آید.

### ۱. مبانی نظری: تبیین روایی در تاریخ

به اقتضای ماهیت تاریخی این مقاله، نویسنده در صدد برآمده است که از یکی از راهبردهای تحلیلی مغفول مانده در تدوین پژوهش‌های تاریخی بهره جوید. این راهبرد تحلیلی معطوف به روایت و تبیین روایی است. در این ارتباط، صحبت از راهبرد تحلیلی تبیین روایی در وهله نخست تعریف مفهوم روایت را ضرورت می‌بخشد. در وهله نخست از دید لِمُن روایت توصیفی از آنچه روی داده است می‌باشد که در قالب زنجیره‌ای از رخدادها فهم می‌شود. بر این اساس یک روایت ماهیتاً بر حسب وضعیت «این واقعه، آنگاه آن واقعه» ساختار می‌یابد (Lemon, 2003: 299). از این منظر، روایت تنها ابزار ادبی است که ساختار زمان گذشته را بازتاب می‌دهد (Munz, 1997: 834).

در وهله نخست باید عنوان کرد که روایت، یا داستان- ابژه، متفاوت از گاهشمار است؛ چراکه در گاهشمار پدیده‌ها صرفاً مبتنی بر تقدم زمانی در کنار هم قرار می‌گیرند، اما روایت ناظر بر الگوی «این واقعه، آنگاه آن واقعه» است. از این نظر روایت به چیزی ملموس در «آن بیرون» اشاره می‌کند. از سوی دیگر به بیان لِمُن روایت یک رشته از رخدادها را به زنجیره‌ای معنادار (فهم‌پذیر) تبدیل می‌کند (Lemon, 2003: 298-301 & 1995: 3-42).

صحبت از اشاره روایت به چیزی ملموس در آن بیرون و جهان خارجی امری مسأله‌دار است. در این ارتباط فی‌با تمایز قائل شدن میان جنبه زیست‌شده روایت (واقع‌گرایی روایی) و خصلت بازگو شده آن (ساخت‌گرایی روایی) تلاش کرده است تا با پیوند این دو خصلت و در جهت حل این مسأله مفهوم روایت‌گرایی را مطرح کند که ناظر بر خصلت‌های مذکور است (Fay, 1996: 96-179).

لِمن این مسأله را با تمایز قائل شدن میان دو روایت داستانی و واقعی مورد توجه قرار داده و دیدگاه خود را بر مبنای نوع دوم پیش برده است. از دید وی واقعیت خارجی پدیده‌ای چون روایت تمایز چندانی با سایر پدیده‌ها از جمله ایژه‌های فیزیکی ندارد (Lemon, 1995: 8-44&70).

در ادامه مسائلی مفهومی، لِمن میان مفاهیم Happening (واقعه)، Occurrence (رخداد) و Event (رویداد) تمایز قائل می‌شود. در این ارتباط واقعه به طور عام دربرگیرنده رخداد و رویداد است، اما رخداد ناظر بر وقوع هرگونه فعلی است. در واقع رخدادها به تنهایی بر حسب توالی زمانی فهم‌پذیر (معمادار) نبوده و دارای هویت روایی نیستند. از این منظر رخدادها به منزله اجزای زنجیره‌های یک روایت قلمداد می‌شوند. بدین قرار زنجیره این رخدادها است که به یک روایت شکل می‌دهد. در این جهت رویداد ترتیب خاصی از رخدادها است که باید آغاز، میانه، و انجامی داشته باشد. یک رویداد نه تنها باید زنجیره‌ای از رخدادها را بر حسب اصل «به دنبال آمدن» شکل دهد، بلکه باید بر اساس ترتیب خاصی از رخدادها معنا یابد. بنابراین رویدادها شامل پدیده‌هایی چون تولد، مرگ، جنگ، انتخابات، و ... بوده و محتوای آنها شکل روایت دارد، با این تفاوت که روایت ادامه می‌یابد، اما رویدادها پایان می‌پذیرند (Lemon, 1995: 62-76).

آنچه با توجه به ماهیت تاریخ و پژوهش تاریخی برای نویسنده اهمیت دارد، نوعی تبیین روایی است. اکنون می‌توان در ادامه این بحث بر تبیین روایی متمرکز شد. در این ارتباط اتکینسون به سه نوع تبیین قانونمند (همپل و پاپر)، عقلانی (کالینگوود و دری)، و روایی (اوکشات و باترفیلد) اشاره می‌کند (Atkinson, 1978: 96). این سه نوع تبیین بر حسب میزان تشابه یا افتراق تاریخ با علوم طبیعی طبقه‌بندی شده‌اند. هرچه از تبیین قانونمند به تبیین روایی نزدیک‌تر شویم، میزان افتراق بیشتر شده و به حد تبیین می‌رسد (اتکینسون، ۱۳۷۹: ۴۴-۳۶). از آنجا که نویسنده به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی عدم تشابه علوم انسانی - و به تبع آن تاریخ - به علوم طبیعی را پذیرفته است (دیدگاه‌های دیلتای، ریکرت، و ویندلبند)، بنابراین مدل قانون فراگیر طرح شده از سوی همپل (Gordon, 1991: 391-395) و الگوی قیاسی - قانونی مورد نظر وی (Psillos, 2007: 163) را در تبیین تاریخی رد می‌کند.

نکته بسیار مهم در خصوص طبقه‌بندی فوق آن است که تبیین نوع اول بر مبنای تعلیل و تبیین

نوع دوم مبتنی بر استدلال است. همچنین باید یادآور شود که تبیین قانونمند از جنس تبیین عام در علوم طبیعی، و تبیین عقلانی ناظر بر باز-ساخت ذهن مورخ در ارتباط با محیط ذهنی، انگیزه‌ها، احساسات و دلایل کنش‌ها است. در واقع کالینگوود و درّی با تأثیرپذیری از دیدگاه درّسین در تمایز میان تبیین و فهم که در دیدگاه دیلتای نیز تبلور یافت، تبیین عقلانی را در باب تاریخ طرح افکندند (Psillos, 2007: 163-165).

اما در خصوص تبیین روایی ابتدائاً لازم به ذکر است همچنانکه گورثن به خوبی اشاره می‌کند رویدادهای تاریخی نامتجانس بوده، حتی ارتباط بین آنها هم منحصر به فرد است. در این میان لِمُن به صورت ویژه بر شرط معناداری (فهم‌پذیری) تأکید می‌ورزد. از دید وی در زنجیره‌های روایی بعد از رویداد الف این امکان وجود دارد که رویدادهای ب، ج، یا د شکل گیرند، اما هیچ‌گاه رویداد الف به طور مستقیم به رویداد هـ (آخرین نقطهٔ روایت) نمی‌رسد. بنابراین میان رویدادهای همجوار باید شرط معناداری (فهم‌پذیری) حاکم باشد (Lemon, 1995: 48-51).

نکتهٔ بسیار مهم در خصوص تبیین روایی آن است ساختار روایت مبتنی بر زنجیره‌های رخدادها است؛ از این رو، در چهارچوب تبیین روایی این زنجیره‌ها از یکدیگر تبعیت می‌کنند. در واقع، یک رخداد به عنوان رخدادی که از رخداد پیشین تبعیت می‌کند، تبیین می‌شود. البته ترتیب این زنجیره‌ها دارای منطقی است؛ به این معنی که صرف پشت سر هم قرار گرفتن، دال بر امکان تبیین نیست (Lemon and Munz, 1997: 837-839). در واقع این زنجیره‌ها باید در کنار هم معنادار باشند که به رویدادها و روایت مورد نظر شکل دهند.

در اینجا می‌توان تمایز میان تبیین علی و تبیین روایی را ملموس‌تر ساخت. در تبیین علی رابطهٔ میان رخداد الف (علت) و رخداد ب (معلول) قطعی است (اصل تقدّم)، اما در تبیین روایی پس از رخداد الف صرف نظر از رخداد ب، رخدادهای ج یا د نیز می‌توانند واقع شوند. به بیان دیگر بر خلاف علوم طبیعی که رخداد الف وقوع رخداد ب را تعیین می‌بخشد، در تاریخ رخداد الف بر رخداد ب تأثیر می‌گذارد، چراکه در تاریخ، سلوک انسانی چنین ایجاب می‌کند. از این منظر روایت مورد نظر در تاریخ سرشتی باز-فرجام دارد؛ بدین جهت که عاملین انسانی بنا به یک دلیل رخداد قبلی را به رخداد بعدی متصل می‌کنند، چه تبیین علی ناظر به ابژه‌های بی‌روح بوده، درحالی‌که تبیین روایی به عاملین انسانی معطوف

است. بدین ترتیب این عامل انسانی است که انتخاب می‌کند پس از رخداد الف، رخداد ب قرار گیرد یا رخدادهای ج یا د (Lemon, 1995: 51-60).

مسأله دیگر که در این نوع تبیین روایی باید مد نظر قرار گیرد آن است که در یک پژوهش تاریخی تعداد بسیاری از زنجیره‌ها وجود دارد. این زنجیره‌ها در هر مرحله برای تغییر نیاز به همان رابطه علی دارند، اما کل این روند از اولین زنجیره در نقطه آغاز پژوهش تا انتهای آن مشمول یک قانون عام نخواهد بود (Fay, 1996: 172-174). همچنین نباید از خاطر دور داشت که مسیر حرکت در یک پژوهش تاریخی، مسیری گذشته‌نگرانه است؛ به این معنی که برای رسیدن به نقطه الف، پژوهشگر تاریخ که با تکوین موضوع فاصله زمانی دارد، به گونه‌ای گریزناپذیر از ه به د، از د به ج، از ج به ب، و از ب به الف می‌رسد.

نکته بسیار مهمی که در ادامه و پیرامون پژوهش تاریخ لازم به ذکر بوده آن است که نهایتاً این پژوهشگر تاریخ است که با مسأله‌دار ساختن داده‌های تاریخی نقاط آغاز و پایان رویدادها و روایت‌ها را مشخص می‌کند. طبعاً از این چشم‌انداز هم پیوستگی و هم احتمال اهمیت دارند. بدین ترتیب تاریخ، نه حاصل یک طرح‌واره نظری و ساختار از پیش موجود بوده، بلکه از مجموعه‌ای از رویدادها و روایت‌های متقاطع و متناظر تشکیل می‌شود که الزاماً در یک مسیر مشخص و از پیش تعیین شده پیش نمی‌روند. از این منظر، تداوم تنها خصوصیت ذاتی تاریخ مبتنی بر روایت‌گرایی نبوده، بلکه گسست نیز قابل توجه است.

در کل و به عنوان جمع‌بندی از این گفتار می‌توان چنین عنوان کرد که راهبرد تحلیلی مبتنی بر روایت و تبیین روایی می‌تواند به عنوان دستاوردی مفید برای تاریخ‌پژوهی به حساب آید. در این جهت، نویسنده از راهبرد تحلیلی توضیح داده شده در توضیح روابط خارجی ایران در عصر رضاشاه پهلوی استفاده می‌کند.

## ۲. ظهور عصر پهلوی: گسستگی‌ها و پیوستگی‌های تاریخی

به عقیده بسیاری از تحلیل‌گران مسائل ایران، دوران حکومت رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰ش/ ۱۹۲۵-۱۹۴۱م) نقطه عطفی در تحولات داخلی و خارجی کشور ایران قلمداد می‌شود. در این دوره

تاریخی است که به تدریج مبادی دولت ملی - البته در اطلاق ساخته شده در محافل دانش پژوهانه غربی - در ایران تکوین یافت؛ اگرچه که به عقیده نویسنده در دوره صفویه نوعی دولت دین سالار مستظهر به شاه ایران و علمای شیعه مذهب شکل گرفت و این روند پس از نزدیک به نیم قرن فترت در دوره حکومت‌های افشاریه و زندیه، در دوره قاجاریه تداوم یافت و ایران عصر قاجار نخستین مواجهات خود را با جامعه بین‌المللی - در اطلاق خاص آن در رشته روابط بین‌الملل - تجربه کرد.

رضاخان در کسوت یکی از سررشته‌داران قزاق پس از کودتای پرمعمای سوم اسفند ۱۲۹۹ش/ بیست و یکم فوریه ۱۹۲۱م به طور جدی بر سر زبان‌ها افتاد. در مورد ماهیت این کودتا و نقش ویژه بریتانیا در آن پژوهشگران تاریخ معاصر ایران نظریه‌های متفاوتی را ابراز داشته‌اند. در این ارتباط مکی (۱۳۷۴)، مهدوی (۱۳۷۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹) و محمدی (۱۳۷۷) به طور کامل بر نقش بریتانیا صحه گذاشته‌اند، اما ذوقی (۱۳۶۸)، غنی (۱۳۸۰)، کیدی (۱۳۸۱)، و آبراهامیان (۱۳۸۹) خلاف این نظر را ابراز کرده‌اند. در واقع ذوقی و غنی معتقدند کودتای مذکور دست‌پخت آبرون سایید، فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال ایران، بوده است، درحالی‌که مقامات لندن در وزارت خارجه و وزارت جنگ از آن بی‌خبر بوده‌اند. از دید غنی - کار غنی در خصوص برآمدن رضاشاه قابل توجه است - آبرون سایید چنین می‌خواست که در هرج و مرج اواخر عصر قاجار مردی مقتدر اوضاع ایران را سر و سامان دهد. نرمن، وزیرمختار وقت بریتانیا در ایران، نیز با او همدستان بود. بر اساس توافقی پنهانی میان رضاخان و آبرون سایید تصمیم بر این گرفته شد که پس از کودتا اولاً رضاخان از پشت به انگلیس‌ها خنجر نزند؛ و ثانیاً احمدشاه از سلطنت خلع نشود (غنی، ۱۳۸۰: ۱۷۹).

کاتوزیان نیز تقریباً از زاویه غنی به این مسأله نگریسته است. وی شکست بریتانیا در تثبیت قرارداد ۱۹۱۹ و هراس انگلیس‌ها از نزدیک شدن ایران به شوروی را زمینه‌ساز کودتای سوم اسفند می‌داند. البته وی به طور قطع از نقش لندن در این کودتا سخن به میان نیاورده است. آنچه برای کاتوزیان از این رهگذر اهمیت دارد اظهار نظرهای در خور توجه رضاخان به برخی از رجال ایران از جمله اینکه «مرا انگلیسیان سر کار آوردند، اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم» است (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۵۵-۲۸۵، ۳۶۱). مهدوی نیز با ذکر همین دلایل به طور کامل بر نقش بریتانیا در برکشیدن رضاخان تأکید می‌کند (مهدوی، ۱۳۸۹: ۱۰-۷). از سوی دیگر، فوران روی کار آمدن رضاخان در ایران را نتیجه ویرانی‌ها و

فجایع انسانی پس از جنگ جهانی اول - با توجه به نقض بی‌طرفی ایران - می‌داند. علاوه بر این بریتانیا تمایل داشت با تشکیل حکومتی باثبات در ایران، بخشی از مسئولیت‌های امنیتی و نظامی خود را به حکومت مذکور واگذار کند. فوران به قدرت رسیدن رضاخان را معلول نیروهای مسلح تحت امر وی، اکثریت طرفدار وی در مجلس، و حمایت‌های تلویحی قدرت‌های بزرگ می‌داند (فوران، ۱۳۸۰: ۳۰۹-۲۹۵).

البته ذکر موارد فوق هیچ‌گاه بدین معنی نیست که شخص رضاخان دست‌نشاندهٔ بریتانیا بوده است. در این ارتباط نباید از خاطر دور ساخت که بریتانیا به هیچ وجه نمی‌خواست خاطرهٔ قرارداد ۱۹۱۹ را در ایران زنده کرده و احساسات ضدانگلیسی نخبگان و توده‌های ایرانی را برانگیزاند - البته بریتانیا به وسیلهٔ عوامل خود در ایران شخص رضاخان را از مشاوره‌های مقتضی بهره‌مند می‌کرد. نباید از خاطر دور ساخت که اقدامات آتی رضاشاه در الغای کاپیتولاسیون، سلب حق انحصاری نشر اسکناس از بانک شاهنشاهی، لغو عهدنامه‌های گمرکی عصر قاجار، برکنار کردن مستشاران انگلیسی در دیویزیون قزاق، و انحلال پلیس جنوب دست‌نشانده‌گی وی از جانب بریتانیا را با تردید مواجه می‌کند (مهدوی، ۱۳۸۹: ۶-۳۴؛ غنی، ۱۳۸۰: ۲۳۹؛ و کدی، ۱۳۸۱: ۱۳۹). بدین قرار نویسنده در کنار عوامل فوق که فوران برشمرده است، عامل شخصیت رضاخان را نیز از جملهٔ عوامل به قدرت رسیدن وی می‌داند. وی با اتکا به همین شخصیت بود که چهره‌های مقابل خود چون میرزا کوچک‌خان جنگلی، کلنل محمدتقی‌خان پسیان، و شیخ خزعل را مقهور ساخت و با دفع شورش‌های پراکنده، به تنهایی بر اریکهٔ قدرت تکیه زد.

یکی از مهمترین اقدام رضاخان پس از کودتای سوم اسفند که ماهیت ارتباط وی و بریتانیا را به تصویر می‌کشد ماجرای شیخ خزعل است. رضاخان علی‌رغم مخالفت بریتانیا شیخ خزعل را که تحت‌الحمایهٔ آن قدرت در جنوب غربی ایران بود سرنگون کرد. نکتهٔ مهم در این باره آن است که بر اساس توافق استحصال نفت خوزستان میان بریتانیا و شیخ خزعل پس از قرارداد ۱۹۰۷ که در آن نام خوزستان به صورت «عربستان» ضبط شده بود، دولت انگلیس حقوق خزعل و جانشینانش را بر منطقه به رسمیت شناخته بود. بدین قرار پس از برافتادن خزعل توسط رضاخان در ۱۳۰۳ش / ۱۹۲۴م، بریتانیا که رضاخان را فردی مصمم یافته بود در این ارتباط سیاست عدم مداخله یا انفعال خیرخواهانه را پیش گرفت (غنی، ۱۳۸۰: ۷۰-۳۵۴؛ زرگر، ۱۳۷۲: ۲۸-۱۰۸؛ و ذوقی، ۱۳۶۸: ۵۲۰-۴۸۸).

بدین ترتیب، رضاخان که پس از کودتای سوم اسفند فرمانده دیویزیون قزاق و سردار سپه شده بود، بعد از برکناری سید ضیاءالدین طباطبائی، عامل سیاسی کودتا، در مه ۱۹۲۱م/ خرداد ۱۳۰۰ش به عنوان وزیر جنگ و متعاقب آن فرماندهی کل قوا، یگانه‌تاز میدان سیاست ایران شد. وی با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی، و سایر قوای پراکنده ارتشی واحد را تشکیل داد (برای این تحولات بنگرید به: غنی، ۱۳۸۰؛ همبلی، ۱۳۹۰؛ عاقلی، ۱۳۷۹؛ و رحمانیان، ۱۳۷۹). با نخست وزیر شدن رضاخان در آبان ۱۳۰۲ش/ اکتبر ۱۹۲۳م مقدمات خلع سلسله قاجار و ظهور سلسله پهلوی به پادشاهی رضاخان فراهم شد. بدین قرار، ابتدا با خلع سلسله قاجاریه توسط مجلس شورای ملی در آبان ۱۳۰۴ش/ اکتبر ۱۹۲۵م، و پس از آن با تصمیم مجلس مؤسسان در آذر ۱۳۰۴ش/ دسامبر ۱۹۲۵م مبنی بر تفویض امر سلطنت به رضاخان، وی در اردیبهشت ۱۳۰۵ش/ آوریل ۱۹۲۶م به نام رضاشاه پهلوی تاجگذاری کرد (مهدوی، ۱۳۸۸: ۸۳-۳۷۸).

در ادامه این بحث، بدون ورود به جزئیات تحولات ساختاری و بسیار مهم متعاقب به قدرت رسیدن رضاخان، نویسنده معتقد است عصر پهلوی فصلی نوین در تاریخ کهنسال سرزمین ایران می‌گشاید. مهمترین مؤلفه این عصر - دست کم به زعم نویسنده - تثبیت انگاره ناسیونالیسم است. در این ارتباط لازم به توضیح است اگرچه در بحبوحه جنبش مشروطه مفهوم ناسیونالیسم در شکل پذیرفته شده آن به عنوان تعلق خاطر به نوعی هویت جمعی در آرا و افکار چهره‌هایی چون میرزافتحعلی آخوندزاده و میرزاآقاخان کرمانی تبلور یافت (در این خصوص بنگرید به آدمیت، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۷)، اما این رضاشاه پهلوی بود که با ایجاد نهادهای نوین آن را تثبیت کرد. ناسیونالیسم رضاشاهی بر ملیت، زبان و نژاد اصلاحات از بالا استوار بود؛ ضمن آنکه در سکولاریسم اروپایی ریشه داشت (Cottam, 1964: 297).

از سوی دیگر، یکی از جنبه‌های ناسیونالیسم رضاشاه پهلوی تأکید بر مظاهر تمدن ایران پیش از اسلام بود. این ناسیونالیسم مبتنی بر احساس ناشی از شکوه، افتخار، و نوستالژی قومی و زبانی نسبت به ایران پیش از اسلام بود (Atabaki, 2009: 72). بر همین اساس، فرهنگستان فارسی جهت پالایش زبان تأسیس شد (Gheissari, 1998: 46-47). در این عصر بود که خطامشی یک ملت، یک زبان، یک کشور دکترین رسمی نخبگان حکومتی شد و از این رهگذر فرایندی جامع‌مبتنی بر پارسی‌سازی مد نظر قرار گرفت (Asgharzadeh, 2007: 122). این‌گونه بود که رضاشاه در سال ۱۳۱۴ش/ ۱۹۳۵م نام Iran را

جایگزین Persia در قاموس غرب کرد. این عمل، ضمن تبری جستن از ضعف‌های قاجاریه، نمادی از غرور ملی خودآگاهانه بود (اوی، همبلی و ملویل، ۱۳۷۲: ۵۱ و استمپل، ۱۳۷۷: ۱۵).

دوره حکومت رضاشاه به عنوان دوره خصومت شدید با فرهنگ و نهادهای اسلامی توصیف می‌شود (الگار، ۱۳۹۰: ۳۱۴). اقدامات رضاشاه به طور خاص موجبات رنجش و تنفر علمای مذهبی را فراهم کرد، چه اینکه به تدریج مذهب از عرصه‌های اجتماعی زدوده می‌شد. امتحان به عمل آوردن از طلاب علوم دینی جهت احراز معافیت از قانون وظیفه عمومی مصوب ۱۳۰۴ش / ۱۹۲۵م، تصویب قانون مدنی در ۱۳۰۷ش / ۱۹۲۸م و قانون مصوب ۱۳۱۵ش / ۱۹۳۶م که علمای مذهبی را از منصب قضاء محروم می‌کرد، تصویب قانون اخذ امتحان از طلاب جهت صدور مجوز تدریس علوم دینی در ۱۳۰۷ش / ۱۹۲۸م، تصویب قانون تعیین برنامه آموزشی مدارس دینی از سوی دولت در ۱۳۱۰ش / ۱۹۳۱م، قانون موقوفات مصوب ۱۳۱۳ش / ۱۹۳۴م، منع عزاداری‌های مذهبی و کشف حجاب (رفع اجباری حجاب زنان) در ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۴م، و به گلوله بستن مردم معترض در حرم پیشوای هشتم شیعیان دوازده‌امامی در مشهد در ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۵م از جمله اقدامات مورد بحث هستند (اوی، همبلی، و ملویل، ۱۳۷۲: ۵-۲۸۳ و الگار، ۱۳۹۰: ۹-۳۱۶).

بدین ترتیب تلاش رضاشاه برای دولت-ملت‌سازی، ولو از بالا به پایین و به صورت دستوری، عنصر تشیع را از مجموعه ایران جدا ساخت و بالمآل دیگر حفظ تمامیت ارضی ایران لزوماً به معنای حفظ حدود تشیع نبود (Gheissary and Nasr, 2006: 42). گسست رضاشاه از سنت اسلامی در تغییر تقویم قمری به شمسی در سال ۱۳۴۳ق که مطابق با ۱۳۰۴ش بوده، شاهدی بر این روند است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۱). جالب اینکه رویه تاریخ‌نگاری در ادامه مقاله از این مقطع (عصر پهلوی) به بعد نیز از قمری / میلادی به شمسی / میلادی تغییر می‌کند.

برای نویسنده تحول فوق بسیار مهم است، چراکه با تثبیت عصر رضاشاهی، آن دولت فراگیری که بر مبنای دین‌سالاری شیعی در عصر صفوی شکل گرفته و ایران را احیاء کرده بود، کاملاً تحول یافت. در واقع دولت در عصر رضاشاه همچنانکه آبراهامیان می‌گوید مبتنی بر دو رکن ارتش و دیوانسالاری بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۰). در مجموع رضاشاه با همه اقدامات اصلاح‌گونه خود در زمینه‌های مختلف و اتخاذ سیاست توسعه و نوسازی ناسیونالیستی، با ایجاد یک دولت مبتنی بر دیوانسالاری مدرن و اقتصاد

صنعتی ایران را از یک کشور ورشکسته به کشوری کارآمد تبدیل کرد (Gheissary and Nasr, 2006: 40) روند نوسازی و گام برداشتن به سمت تجدد در تاریخ ایران که از عصر پهلوی اول آغاز شد و در عصر پهلوی دوم نیز ادامه یافت، بی نتیجه ماند. همچنانکه فراگتر بیان کرده است:

شکستن مجسمه رضاشاه از قسمت چکمه‌هایش در سعدآباد در سال ۱۳۵۷ش / ۱۹۷۹م را می‌توان نشانه پایایی این مدرن‌گرایی در ایران و همچنین به پایان رسیدن آن دانست. کسانی که این عمل را انجام دادند، انقلاب اسلامی را پایان این مفهوم خاص و طولانی از تجدد در ایران می‌دانند که طی پنجاه سال به وجود آمده و کم‌وبیش در یک دورهٔ چهل‌سالهٔ دیگر حفظ و اصلاح شده بود (فراگتر، ۱۳۸۰: ۴۷۶).

مطالب فوق تا اینجا ناظر بر تحول نظام دولت در ایران عصر پهلوی است. در واقع برآمدن رضاشاه و تأسیس سلسلهٔ پهلوی نه تنها جریانی خلاف مسیر اصلی شکل‌گیری خاندان‌های حکومتگر پیشین در ایران بوده (منظور غلبهٔ عنصر ایلی و طایفه‌ای است)، بلکه علاوه بر آن نوعی گسستگی تاریخی را نشان می‌دهد. این گفته را باید در کنار این مسأله قرار داد که از زمان برآمدن صفویه تا پایان کار قاجاریه کم و بیش ایران تحت سیطرهٔ ترک‌زبانان بوده است (میلانی، ۱۳۹۲: ۲۸).

علی‌رغم این مسأله، روابط خارجی ایران عصر پهلوی مبتنی بیوستگی با عصر قاجار است. بدین قرار روسیه و بریتانیا بازیگران عمدهٔ روابط خارجی ایران بودند. در تداوم این روند، و در همان چهارچوب پیشین، شوروی و بریتانیا به بازیگران اصلی عرصهٔ روابط خارجی ایران عصر رضاشاه پهلوی تبدیل شدند. این مسأله در ادامهٔ این فصل مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

#### ۴. مواجهه با شوروی و بریتانیا: تجدید معادلات پیشین

احمدشاه (۱۳۲۷-۱۳۴۳ق / ۱۹۰۹-۱۹۲۵م)، به عنوان واپسین پادشاه سلسلهٔ قاجار، که شخصی سست عنصر و بی‌کفایت بود نمی‌توانست ثبات و یکپارچگی ایران را تضمین کند. بر این اساس به نظر می‌رسد هم شوروی و هم بریتانیا در مورد به قدرت رسیدن رضاخان اتفاق نظر داشتند: روس‌ها معتقد بودند علاوه بر تأمین ثبات در مرزهای جنوبی شوروی، با ایجاد ثبات در ایران، این کشور از مرحلهٔ فتودالیسم به بورژوازی، مرحلهٔ پیش از سوسیالیسم، هدایت می‌شود؛ انگلیس‌ها نیز این امر را عامل

تضمین منافع امپراتوری خود و پیشگیری از نفوذ بلشویسم در منطقه می‌دانستند (مهدوی، ۱۳۸۸: ۲-۳۸۱؛ ولی‌زاده، ۳۸۵: ۵۰-۱۴۶؛ و زرگر، ۱۳۷۲: ۸۹-۵۹).

به تدریج که حکومت رضاشاه در ایران تثبیت شد وی تلاش کرد رویکردی کاملاً مستقل در قبال شوروی و بریتانیا اتخاذ کند. از یک سو شوروی نگران مرزهای جنوبی خود با ایران بود و از سوی دیگر، ایران نگران نفوذ بلشویسم و مداخله‌گرایی مسکو در ایران بود. بریتانیا نیز نگران نفوذ شوروی به ایران و کل منطقه بود و ایران نیز به نوبه خود مترصد رهایی از سلطهٔ دیرپای بریتانیا در ایران بود. در این میان بریتانیا دو راهبرد پیش روی خود داشت: یا دست رضاشاه را در امور حکومت باز بگذارد (سیاست حسن روابط و عدم مداخله) و یا چون گذشته حضوری فعالانه در ایران داشته باشد- که البته اولی را اتخاذ کرد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۶-۱۳۹).

باید در نظر داشت که دولتمندان بریتانیا در آن مقطع تاریخی، همواره نگران توسعهٔ نفوذ روس‌ها در ایران بودند. انگلیس‌ها خاطرات معاهدات گلستان و ترکمانچای را که مبین نفوذ سیاسی و نظامی روس‌ها بود در خاطر داشتند. اگرچه انعقاد معاهدهٔ سال ۱۹۰۷م که ناظر بر تقسیم ایران بین این دو بازیگر بود، اما با وقوع انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷م و هراس از صدور ایده‌های ضداستعماری به ایران از جانب روس‌ها بار دیگر نگرانی‌های بریتانیا تشدید شد. نتیجهٔ این هراس قرارداد ۱۹۱۹ بود که تحت‌الحمایه شدن ایران را اشعار می‌داد و البته با مساعی نیروهای داخلی مخالف به ثمر نرسید (زرگر، ۱۳۷۲: ۵۸-۲۲). بدین ترتیب، بریتانیا با توجه به ضرورت حفظ امنیت هند- که از طریق ایران، افغانستان، و حوضهٔ خلیج فارس و دریای عمان ممکن می‌شد- در ابتدای امر مانعی بر سر راه رضاخان ایجاد نکرد.

یکی از مهمترین اقدامات دولت ایران پس از کودتای سوم اسفند عقد قرارداد مودت با شوروی در اسفند ۱۲۹۹ش / فوریه ۱۹۲۱م بود. البته مذاکرات این قرارداد پیش از کودتای سوم اسفند و در زمان وثوق‌الدوله آغاز شده بود، اما پس از تثبیت دولت کودتا به ثمر نشست. تقی‌زاده، از رجال سیاسی صاحب‌نام دوران قاجار و پهلوی، این قرارداد را «فرج عظیمی برای ایران» قلمداد کرد. از یک سو با عقد قرارداد مذکور نگرانی رژیم تازه‌تأسیس شوروی در خصوص مرزهای شمالیش کاسته می‌شد، و از سوی دیگر ایران می‌توانست با توسعهٔ مناسبات اقتصادی، تجاری و بازرگانی خود با شوروی به اوضاع نابسامان

پایان عصر قاجار سامان دهد. همچنین قرارداد مذکور می‌توانست از نگرانی‌های ایران متعاقب تهاجم بلشویک‌ها به انزلی بکاهد (طاهراحمدی، ۱۳۷۶: ۱۶، ۳۳-۲۳ و ذوقی، ۱۳۶۸: ۷-۳۸۰).

مهمترین ماده قرارداد دوستی و مودت که دارای آثار بعدی نیز برای ایران بود، ماده (۶) است. بر مبنای این ماده: «دولتین معظمین متعاهدین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحانه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجرا دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند، و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحادی روسیه شوروی و یا متحدین آنها را تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی خودش نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را به عمل آورد. دولت شوروی متعهد است که پس از رفع خطر، بلادرنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید» (ولایتی، ۱۳۷۴: ۹۹).

به طور مشخص منظور از «ممالک ثالث» در فضای زمانی قرارداد مذکور دولت بریتانیا بود، چراکه پس از عقد قرارداد ۱۹۱۹ و شکست بریتانیا در تثبیت آن، رژیم شوروی با عملکرد خود نشان داده بود که حضور تمام‌عیار بریتانیا را در ایران برنمی‌تابد. یکی از مهمترین پیامدهای فوری این قرارداد پایان حمایت شوروی از نهضت‌های انقلابی نظیر نهضت جنگل در ایران بود (ولی‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۶۷). در واقع دولت شوروی می‌ترسید با ادامه خطمشی پیشین خود، بار دیگر ایران در دامان بریتانیا فروغلتد. شوروی در این ارتباط تنها به فکر تأمین امنیت مرزهای جنوبی خود با ایران بود.

به هر روی، آثار ماده (۶) قرارداد مودت میان شوروی و ایران تا پایان عمر رژیم سوسیالیستی شوروی - که عصر پهلوی دوم و ده سال نخست رژیم جمهوری اسلامی را نیز شامل می‌شد - دوام داشت. در ادامه همین روند، پس از آنکه شوروی معاهده لوکارنو (۱۹۲۵م / ۱۳۰۶ش) را به زیان خود می‌دید، با توجه به خطر اتحاد غرب با همسایگان خود قرارداد دیگری در ۱۳۰۶ش / ۱۹۲۷م با ایران منعقد ساخت که ناظر بر عدم تجاوز و بی‌طرفی، و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر بود (مهدوی، ۱۳۸۹: ۳۱). این معاهده جدید، مکمل قرارداد ۱۹۲۱ قلمداد می‌شود.

شوروی در طول حکومت رضاشاه پهلوی رابطه‌ای دوگانه با ایران داشت: از یک سو به دنبال توسعه روابط تجاری و بازرگانی بود، و از سوی دیگر همان خطمشی‌های تزاری را در پوشش ایدئولوژیک دنبال

می‌کرد. شوروی از طریق توسعه مناسبات اقتصادی، تجاری و بازرگانی در صفحات شمالی در صدد بود تا با وابسته نگه داشتن ایران از این رهگذر، دولت ایران را تحت فشار بگذارد. اگرچه ایران قراردادهای اقتصادی و بازرگانی ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م، ۱۳۱۴ش/۱۹۳۵م، و ۱۳۱۹ش/۱۹۴۰م را با شوروی منعقد ساخت، اما مسائلی چون خواست دولت ایران مبنی بر اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت نفت آمریکا و ایران در ۱۳۱۴ش/۱۹۳۷م، تعقیب اعضای جنبش چپ از سال ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م به بعد و تصویب قانون «منع فعالیت‌های کمونیستی» در ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م، و متعاقباً بازداشت گروه چپ‌گرای موسوم به پنجاه و سه نفر در ۱۳۱۶ش/۱۹۳۷م، اخراج ایرانیان مقیم شوروی در ۱۳۱۷ش/۱۹۳۹م روابط شوروی و ایران عصر رضاشاه را وخیم ساخت (برای این موارد بنگرید به: ولی‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۱۶-۱۹۹؛ فولر، ۱۳۷۷: ۴-۱۷۲؛ طاهراحمدی، ۱۳۷۶: ۶۷-۴۸، ۱۴۵-۷۶؛ و بیات، ۱۳۷۰: ۴-۳).

در سال‌های پس از آغاز سلطنت رضاشاه پهلوی چالش‌های عمده ایران با بریتانیا مربوط به مواردی چون مسئله بدهی‌های ایران به انگلیس، مایملک شیخ‌خزعل، شناسایی عراق بود. در ادامه این روند، گفتگوهایی بین ایران و بریتانیا برای حل اختلافات در خصوص الغای کاپیتولاسیون، استقلال گمرکی، امتیاز تأسیس خطوط هوایی بر فراز خلیج فارس در گرفت. در نتیجه بدهبستان‌های صورت گرفته، قانون کاپیتولاسیون لغو شد و ایران به استقلال گمرکی رسید. بریتانیا نیز از حقوق دولت‌های کامله‌الوداد برخوردار شد، کالاهای انگلیسی حداقل تعرفه‌ها را گرفتند، و امتیازاتی در مورد خط هوایی مورد نظر به دولت مذکور اعطاء شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۲۱۲-۱۷۱).

از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ش/۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴م مسائل مورد اختلاف میان ایران و بریتانیا مربوط به جزایر خلیج فارس و قلمرو دریایی ایران بود که البته به نتیجه‌ای خاص نرسید. رضاشاه پهلوی که درصدد تأمین هزینه‌های نوسازی و صنعتی ساختن ایران بود، امتیاز داری را که مربوط به دوره قاجار بود در سال ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م یکطرفه ملغی کرد. ایران تحت فشار جامعه بین‌المللی و بریتانیا قراردادی جدید با بریتانیا در خرداد ۱۳۱۲/ مه ۱۹۳۳م منعقد ساخت (مهدوی، ۱۳۸۸: ۹۰-۳۸۷ و زرگر، ۱۳۷۲: ۳۲۶-۲۷۹). علی‌رغم اینکه عواید ایران نسبت به قرارداد پیشین چندان افزایش نیافته بود و حتی مدت قرارداد برای ۶۰ سال دیگر نیز تمدید شد، اما این واقعه نشان‌دهنده عزم راسخ رضاشاه جهت خروج از سلطه بریتانیا و تجدید سازمان کشور در قالب تجدد و ورود به جامعه بین‌المللی به عنوان عنصری مهم

بود. از سوی دیگر، این واقعه گامی دیگر در تیرگی روابط ایران و بریتانیا محسوب می‌شود. از دیگر رویدادهای عرصه روابط خارجی در عصر رضاشاه پهلوی انعقاد پیمان سعدآباد در تهران در تیر ۱۳۱۶ش / ژوئیه ۱۹۳۷م با حضور ترکیه، عراق، و افغانستان بود. محتوای این ابتکار منطقه‌ای «عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر»، «احترام به مصونیت مرزهای مشترک»، «رایزنی در خصوص اختلافات بین‌المللی که بر منافع مشترک آنها تأثیرگذار است»، «جلوگیری از تجاوز به یکدیگر، خواه به صورت منفرد و خواه به صورت مشترک با یک یا بیش از یک قدرت بزرگ»، «طرح هرگونه نقض یا تهدید به نقض مورد پیشین در شورای جامعه ملل»، و «حق فسخ پیمان نسبت به هر یک از متعاهدین که علیه یک قدرت ثالث اقدام به تجاوز کرده است» بود. به نظر می‌رسد علاوه بر تنظیم مناسبات دولت‌های همسایه با یکدیگر، یکی از اهداف غیرمستقیم و ضمنی این پیمان ممانعت از نفوذ شوروی به منطقه بود (Ramezani, 1966: 272-273).

یکی از مهمترین جنبه‌های روابط خارجی ایران در دوره پس از کودتای سوم اسفند و پیش از سلطنت یافتن رضاخان تمایل دولت وقت (دولت قوام‌السلطنه) به رابطه با دولت ثالث - صرف نظر از شوروی و بریتانیا- است. در جهت اجرای این خطمشی امتیاز نفت پنج استان شمالی ایران در ۱۳۰۰ش / ۱۹۲۱م به شرکت آمریکایی استاندارد اویل واگذار شد. در این میان اعتراضات و فشارهای شدید شوروی و بریتانیا مانع از به ثمر نشستن این امتیاز شد. در تداوم این روند دولت بعدی (دولت مستوفی‌الممالک) نیز ضمن مذاکره با دیگر شرکت نفتی آمریکایی، سینکلر، در ۱۳۰۳ش / ۱۹۲۴م امتیازنامه جدیدی امضاء کرد که با کشته شدن کنسول آمریکایی در تهران مسأله مذکور نیز بی‌نتیجه ماند (در این خصوص بنگرید به: مهدوی، ۱۳۸۹: ۵-۱۲، ۱۳۷۷: ۶۰-۲۰۵ و کدی، ۱۳۸۱: ۱۴۵).

رضاشاه پهلوی خطمشی نزدیکی به دولت ثالث را بار دیگر و این بار نسبت به آلمان نازی اتخاذ کرد. از دید رضانی عامل اولیه در نزدیکی رضاشاه به آلمان نازی اساساً عاملی روانشناختی بود و در رویدادهای گذشته ایران در ارتباط با روسیه و بریتانیا ریشه داشت (Ramezani, 1966: 279). رضاشاه که شدیداً نسبت به انگلیس‌ها و روس‌ها سوءظن داشت، به شدت روند اوج‌گیری آلمان نازی را دنبال می‌کرد. تبلیغات نازی‌ها که خود احیای احساسات ملی‌گرایانه ایرانیان را در برداشت و القای مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و کمونیسم (بریتانیا و شوروی) در این میان بی‌اثر نبود (مهدوی، ۱۳۸۹: ۵۲-).

۴۸ و جامی، ۱۳۶۲: ۱-۷۰). در این جهت باید توجه داشت که بخش مهمی از جنبه‌های تبلیغات نازی‌ها بر ریشه‌های نژادی مشترک دو ملت تمرکز داشت (Asgharzadeh, 2007: 92).

در این ارتباط یکی از دلایل مهم نزدیکی تدریجی رضاشاه پهلوی به آلمان به عنوان یک نیروی سوم، نیاز وی به یک قدرت صنعتی غربی در جهت توسعه بخش صنعت در ایران بود (Mousavian, 2008: 14). از این منظر می‌بایست به تعاملات فنی، اقتصادی، و بازرگانی ایران و آلمان نیز توجه داشت. همکاری‌های اقتصادی ایران با آلمان در حوزه‌های زیرساختی، مواصلاتی و صنعتی بود. همچنین مراودات تجاری ایران با آلمان در نیمه دوم دهه ۱۳۱۰ش / ۱۹۳۰م و با انعقاد قرارداد تهاتری بازرگانی در ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۵م به شدت افزایش یافت (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۵۱-۴۶۰). تا قبل از وقایع منجر به سقوط رضاشاه، صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد؛ ضمن اینکه آلمان بزرگ‌ترین خریدار مواد خام از ایران بود. از دید ذوقی آلمان با توجه به خلأ مالی بریتانیا، در صنایع ایران (نساجی، کاغذسازی، سیمان، شیشه‌سازی، برق، اسلحه‌سازی، هواپیماسازی، و ...) فعال شده و به ایران در زمینه تأسیس بانک ملی، هنرستان صنعتی و خطوط کشتیرانی مساعدت کرد (ذوقی، ۱۳۷۲: ۹-۱۸). از سوی دیگر محمدی و معتضد نزدیکی رضاشاه به آلمان‌ها را در وهله نخست نتیجه روابط سرد اقتصادی با شوروی قلمداد کرده‌اند، چه آلمان‌ها تسهیلات اقتصادی و عمرانی مورد نیاز ایران را برآورده می‌کردند (محمدی، ۱۳۷۷، ۸۶-۷۰ و معتضد، ۱۳۷۶: ۴۱-۴۰).

در کل و در خصوص مناسبات تجاری و بازرگانی حکومت رضاشاه لازم به توضیح است، همچنانکه فوران و زرگر به گونه‌ای مبسوط ذکر کرده‌اند هرچه از سال‌های نخستین حکومت رضاشاه به سال‌های واپسین نزدیک شویم، حجم تجارت ایران با بریتانیا کاسته شده و شوروی و آلمان - به ویژه آلمان - مراودات تجاری خود را با ایران افزایش می‌دهند؛ همچنین ایالات متحده آمریکا چهارمین شریک تجاری ایران در این برهه زمانی است (فوران، ۱۳۸۰: ۳۷۰-۳۶۶ و زرگر، ۱۳۷۲: ۳۴۹). نباید از خاطر دور ساخت که علی‌رغم کاهش شدید حجم تجارت بریتانیا با ایران، بریتانیا همچنان بانفوذترین قدرتمندترین قدرت خارجی طرف ایران بود.

با آغاز جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۱۸ش / سپتامبر ۱۹۳۹م ایران اعلام بی‌طرفی کرد، اما روند پیشروی آلمان‌ها را در اروپا مدنظر داشت. با آغاز تهاجم آلمان به شوروی در تیر ۱۳۲۰ش / ژوئن ۱۹۴۱م

و خطر پیشروی ارتش آلمان تا منطقه قفقاز و رسیدن به میادین نفتی خاورمیانه، با ابتکار بریتانیا و به بهانه حضور عوامل آلمانی در ایران و با هدف رساندن تجهیزات مورد نیاز به شوروی، ایران در شهریور ۱۳۲۰ش/ اوت ۱۹۴۱م اشغال شد (مهدوی، ۱۳۸۸: ۹-۴۰۱). دولت‌های انگلیس و شوروی هرکدام طی یادداشتی حضور نیروهای خود در ایران را اعلام می‌کنند. در یادداشت دولت انگلیس چنین آمده است: ... با وجود اقدامات مشترک دولت امپراتوری بریتانیا و دولت شوروی در تاریخ ۱۸ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱ راجع به جلوگیری از فعالیت خطرناک آلمانی و اخراج آنان از کشور، جای بسی تأسف است که دولت ایران برای جلوگیری از این فعالیت‌ها هیچ اقدامی ننموده و در نتیجه عمال آلمانی بر علیه منافع و استقلال کشور ایران همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند. بنابراین دولت امپراتوری بریتانیای کبیر به منظور دفاع از منافع خود و دوستان خویش اقدامات مقتضی مبذول داشته است که با خطر فوق در ایران مقابله نماید و به همین جهت و برای اجرای این منظور به طور موقت نیروهای نظامی خود را وارد ایران کرده... (ذوقی، ۱۳۷۲: ۴۳).

در یادداشت دولت شوروی به ایران نیز چنین آمده است: ... جای بسی تأسف است که دولت ایران برای جلوگیری از این فعالیت‌ها اقدامی ننموده و در نتیجه عمال آلمانی به فعالیت جنایت‌آمیز خود همچنان ادامه می‌دهند. بنابراین دولت اتحاد جماهیر شوروی ناگزیر گردید که به منظور حفظ امنیت خاک خود به ایران نیرو گسیل دارد. ...

بدیهی است که این اقدام بر علیه استقلال ایران صورت نگرفته، بلکه منظور از آن جلوگیری از فعالیت عمال آلمانی است که امنیت شوروی را به مخاطره انداخته است (ذوقی، ۱۳۷۲: ۴-۴۳). بدین ترتیب، این دولت انگلیس بود که شوروی را به اشغال ایران تشویق کرد. بهانه شوروی در این خصوص، فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران، نقض بی‌طرفی در جنگ از سوی ایران، و تلاش برای کودتا به نفع آلمان در ایران بود (معتضد، ۱۳۷۶: ۱-۱۰۱). با باز شدن جبهه جنوب در ایران، ایالات متحده با هدف عقب راندن آلمان‌ها در عرض اروپا تجهیزات نظامی لازم را در اختیار شوروی گذاشت (بوئل، ۱۳۸۰: ۷۴).

رضاشاه پهلوی با آغاز جنگ جهانی و پیش از اشغال ایران سیاست صبر و انتظار را پیش گرفت. لازم به ذکر است که بریتانیا ابتدائاً از مناسبات آلمان و ایران استقبال می‌کرد، زیرا مناسبات مذکور

می‌توانست سدی در برابر نفوذ شوروی باشد. همچنین، شوروی نیز در ابتدا نسبت به مناسبات نزدیک آلمان و ایران خوشبین بود، چراکه این مناسبات را مانعی در برابر تسلط بریتانیا بر ایران قلمداد می‌کرد. انعقاد پیمان عدم تجاوز میان آلمان و شوروی در ۱۹۳۹م / ۱۳۱۹ش همچنان مناسبات آلمان و ایران را برای شوروی بی‌خطر جلوه می‌داد. با دامنه‌دار شدن آتش جنگ، رضاشاه از یک سوی نگران اتحاد آلمان و شوروی و متعاقباً حصول توافقی میان این دو جهت تقسیم ایران بود. از سوی دیگر رضاشاه می‌ترسید موافقت وی با اعطای هرگونه امکاناتی به متفقین، اقدامی خصمانه علیه آلمان‌ها جلوه کرده و هیتلر در صدد انتقامجویی برآید. با تهاجم آلمان به شوروی، و تبلیغات بی‌وقفه شوروی و بریتانیا علیه شخص رضاشاه، وی در صدد برآمد تا پیمان دفاعی و امنیتی سرّی با بریتانیا منعقد سازد که مورد موافقت آن دولت قرار نگرفت و بدین ترتیب راه اشغال ایران توسط متفقین هموار شده و در شهریور ۱۳۲۰ش / سپتامبر ۱۹۴۱م ایران به اشغال قوای متفقین درآمد (مهدوی، ۱۳۸۹: ۶۶-۵۵؛ ولی‌زاده، ۱۳۸۵: ۷-۲۶۳؛ و تیرآئیان، ۱۳۷۱).

رضاشاه به دلیل حفظ سلسله پهلوی مجبور به استعفا به نفع پسر خود، محمدرضا پهلوی، شده و ایران را به مقصد جزیره موریس و سپس ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی ترک کرد. در پایان این گفتار لازم به ذکر است که شخص رضاشاه در هر دو عرصه داخلی و خارجی همواره گرفتار نوعی سوءظن روانی و ادراکی بوده است. در ارتباط با جنبه داخلی این سوءظن سرنوشت برخی از رجال نزدیک به وی جالب و عبرت‌آموز است: داور، معمار دادگستری ایران و وزیر دارایی وقت، به فرمان رضاشاه خودکشی کرد؛ فیروزمیرزا، وزیر دارایی، اعدام شد؛ و تیمورتاش، وزیر دربار، و سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ، به گونه‌ای مشکوک در زندان درگذشتند (فوران، ۱۳۸۰: ۳۳۳). این سوءظن البته در مورد نیروهای بیگانه و به ویژه بریتانیا بیشتر از سایرین بود: گویا رضاشاه همواره نگران نقش آفرینی بالقوه انگلیس‌ها در خلع خود از قدرت بود؛ آنچنانکه در خصوص برافتادن احمدشاه قاجار شخصاً شاهد این نقش آفرینی بود.

### نتیجه‌گیری

کودتای اسفند ۱۲۹۹ش / فوریه ۱۹۲۱م که مقدمات سلطنت خاندان پهلوی را فراهم آورد فصلی نوین را در تحولات ایران سده بیست گشود. رضاخان و به تبع آن رضاشاه، همواره در صدد آن بود تا

ایران را از مداخلات خارجی دو قدرت بریتانیا و شوروی - صورت نوین امپریالیسم روسیه تزاری - رهایی بخشید؛ مداخلاتی که حاصل بازی بزرگ این دو قدرت در قرن نوزدهم در قاره آسیا بود (Yarshater, 2001: 187-188).

رضاشاه پهلوی گمان می‌کرد که راه رهایی ایران از هرگونه سلطه بیگانه ترویج ملی‌گرایی و عرفی شدن جامعه بود. وی نوسازی و صنعتی شدن را از ملزومات این مسیر قلمداد می‌کرد؛ اگرچه که وی در جامعه‌ای که مشروطیت را اندکی پیش از این تجربه کرده بود بسیار مستبدانه عمل کرد. علی‌رغم این موارد، نویسنده اعتقاد دارد رضاشاه گام‌هایی بلند - و هرچند شکننده - در جهت پیوند ایران به جامعه بین‌المللی - در معنای خاص روابط بین‌المللی آن - برداشت. اما علی‌رغم این تحول، اقدامات صورت پذیرفته توسط رضاشاه همچنان شکاف بین دولت و ملت را در ایران حفظ کرد.

از سوی دیگر با توجه به آنکه نفوذ گسترده بریتانیا و روسیه در ایران نتیجه تأخیر در پی‌گیری روند اصلاحات و نوسازی در ایران بود (کیدی، ۱۳۸۱: ۱۵۷)، رضاشاه پهلوی کوشید تا با اتخاذ سیاست‌های ملی‌گرایانه وضعیت تأسف‌بار حاکم بر ایران را که مداخله بریتانیا و روسیه را امکان‌پذیر کرده بود تغییر دهد. وی می‌خواست با اتخاذ چنین سیاستی به مبارزه با امپریالیسم و استعمار بپردازد (دیگار، هورکاد و ریشار، ۱۳۷۸: ۸۸، ۳-۴۶۰). به بیان دیگر جنبه‌های فکری و عملی ناسیونالیسم رضاشاه در جهت ادراکات بیگانه‌هراسانه وی قابل توجه است.

به هر حال، در عصر پهلوی اول، ضمن تثبیت معادلات پیشین در خصوص مناسبات ایران با غرب، با ظهور بلشویسم، شوروی سوسیالیستی جایگزین روسیه تزاری شد و به نوعی معادلات حکمفرما بر روسیه و بریتانیا با حضور شوروی و بریتانیا تجدید شد. در این ارتباط، نقش آفرینی نسبتاً کوتاه آلمان در نیمه دوم حکومت رضاشاه با نقش آفرینی کوتاه فرانسه در ابتدای سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار قابل مقایسه است، با این تفاوت که رضاشاه به صورت کاملاً آگاهانه به آلمان نازی نزدیک شد؛ اما هم فرانسه و هم آلمان، در کسوت بازیگر اصلی عرصه روابط خارجی ایران مجال نقش آفرینی نیافتند. در کل، در روابط خارجی ایران عصر رضاشاه بار دیگر دو بازیگر عمده - شوروی و بریتانیا - معادلات گذشته را تداوم بخشیدند.

سوءظن و بیگانه‌هراسی شخص رضاخان بیشتر معطوف به بریتانیا بود؛ از این رو وی با توجه به

مخالفت گسترده مردمی، قرارداد ۱۹۱۹ که استعمار ایران توسط انگلیس‌ها را عملی می‌ساخت لغو کرد. در دوره زمانی پس از کودتا قرارداد دوستی و مودت ۱۹۲۱ با شوروی به امضاء رسید. البته تحرکات نظامی شوروی در صفحات شمالی ایران و تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان در عقد پیمان مذکور بی‌تأثیر نبود.

از مهم‌ترین اقدامات عملی رضاشاه پهلوی که تصویر ذهنی وی را نسبت به بریتانیا نشان می‌دهد لغو یکطرفه امتیاز نفت داری و راهبرد نزدیکی به آلمان به عنوان یک قدرت ثالث از اواسط دهه ۱۳۱۰ش/۱۹۳۰م به بعد بود- البته این رویکرد را پیش از این و در تلاش جهت نزدیکی به ایالات متحده پس از کودتای سوم اسفند آرموده شده بود که با کارشکنی بریتانیا به جایی راه نبرد. بدین ترتیب عملکرد رضاشاه در عرصه روابط خارجی ایران بازتاب نوعی ناسیونالیسم بیگانه‌هراسانه بود؛ راهبردی که در نهایت سرنگونی او را از قدرت با مساعی بریتانیا در همداستان کردن شوروی و سکوت ایالات متحده در خلال جنگ جهانی دوم به همراه داشت. همه این موارد نشان می‌دهد که ادراک رضاشاه نسبت به بریتانیا مبتنی بر سوءظن و تصویر دشمن بود. جالب آن است که سوءظن رضاشاه در عرصه داخلی نیز در نگاه وی به اطرافیانش مؤثر بود - سرنوشت برخی از رجال عصر رضاشاه از این رهگذر عبرت‌آموز است. به هر روی، علی‌رغم تثبیت جایگاه اتحاد سوسیالیستی شوروی، به جای روسیه تزاری، معادلات حاکم بر روابط خارجی ایران عصر رضاشاه پهلوی بدون تغییر ماند. در واقع در پاسخ به پرسش این مقاله می‌توان چنین عنوان داشت که علی‌رغم تثبیت جایگاه اتحاد شوروی به جای روسیه و علی‌رغم سیاست‌های داخلی رضاشاه معادلات پیشین حاکم بر روابط خارجی ایران در عصر قاجار که مبین نوعی الگوی رفتاری موازنه‌گری میان دو قدرت بزرگ شوروی و بریتانیا است تجدید شد.

### منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: پیام.
- آوری، پیتر، گاوین همبلی و چارلز ملویل (۱۳۷۲)، *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- استمپل، جان.دی. (۱۳۷۷)، *درون انقلاب ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- الگار، حامد (۱۳۹۰)، «نیروهای مذهبی در ایران سده بیستم»، در پیتر آوری (ویراستار)، *تاریخ ایران کمبریج: دوره پهلوی؛ از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی، چاپ دوم، صص ۳۴۳-۳۰۶.
- باقری کبورق، علی (۱۳۷۱)، *جامعه و حکومت در ایران (کتاب اول: قاجار)*، تهران: مرکز نشر بین‌الملل.
- بویل، پیتر جی. (۱۳۸۰)، *تاریخ روابط آمریکا و شوروی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰)، *فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۰۰-۱۳۱۰)*، تهران: سازمان اسناد ملی.
- بینا، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، دو جلد، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- تبرائیان، صفاءالدین (۱۳۷۱)، *ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک)*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- دیگر، ژان پییر، برنار هورکاد و یان ریشار (۱۳۷۸)، *ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر*، تهران: البرز، برنار.

- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ (بخش اول ۱۹۰۰-۱۹۲۵)*، تهران: پاژنگ.
- ذوقی، ایرج (۱۳۷۲)، *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم*، تهران: پاژنگ، چاپ سوم.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹)، *چالش جمهوری و سلطنت در ایران: زوال قاجار و روی کار آمدن رضاشاه*، تهران: مرکز.
- زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین-معین.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۵)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: مدبر، چاپ دوم.
- طاهر احمدی، محمود (۱۳۸۴)، *روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- طباطبائی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳)، *معاهدات و قراردادهای تاریخی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- غنی، سیروس (۱۳۸۰)، *ایران، برآمدن رضاخان: برافتادن قاجار و نقش انگلیس‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، چاپ سوم.
- فراگتر، برت جی. (۱۳۸۰)، «جنگ جهانی اول، نقطه عطفی در تاریخ ایران» در صفا اخوان (به کوشش)، *ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات)*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۴۷۹-۴۷۱.
- فوران، جان (۱۳۸۰)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم.
- فولر، گراهام (۱۳۷۷)، *قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز، چاپ سوم.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۸۱)، *ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

- ◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره سی و سوم، زمستان ۱۳۹۴
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، *مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی*، تهران: دادگستر- نشر میزان.
- معتضد، خسرو (۱۳۷۶)، *رضاشاه: سقوط و پس از سقوط*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- مکی، حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، هشت جلد، تهران: علمی.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۸)، *صحنه‌هایی از تاریخ معاصر ایران (مجموعه مقالات)*، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۸۸)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۵۰۰-۱۹۴۵)*، تهران: امیرکبیر، چاپ چهاردهم.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۸۹)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*، تهران: پیکان، چاپ هشتم.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۸)، *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (برخورد شرق و غرب در ایران: ۱۹۵۰-۱۹۰۰)*، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- میلانی، عباس (۱۳۹۲)، *نگاهی به شاه*، تورنتو: پرشین سیرکل.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۴)، *تاریخ روابط خارجی ایران در دوره اول مشروطه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- همبلی، گاوین (۱۳۹۰)، «یکه‌سالاری پهلوی: رضاشاه»، در پیتر آوری (ویراستار)، *تاریخ ایران کمبریج دوره پهلوی: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی، چاپ دوم، صص ۴۷-۱۲.

#### English Source

- Amanat, Abbas (1993), "Russia Intrusion into the Guarded Domain: Reflections of a Qajar Statesman on European Expansion", *Journal of the American Oriental Society*, 113(1), pp. 35-56.

- Asgharzadeh, Alireza (2007), *Iran and the Challenge of Diversity: Islamic Fundamentalism, Aryanistracism, and Democratic Struggles*, New York: Palgrave Macmillan.
- Atabaki, Touraj (2009), "Agency and Subjectivity in Iranian National Historiography", In Touraj Atabaki, ed., *Iran in the 20th Century Historiography and Political Culture*, New York: I.B.Tauris, pp. 69-92.
- Atkinson, R.F. (1978), *Knowledge and Explanation in History: An Introduction to the Philosophy of History*, New York: Cornell University Press.
- Bakhash, Shaul (1971), "The Evolution of Qajar Bureacracy: 1779-1879", *Middle Eastern Studies*, 7(2), pp. 139-68.
- Cottam, Richard W. (1964), *Nationalism in Iran*, Pittsburg: University of Pittsburg Press.
- Fay, Brian (1997), *Contemporary Philosophy of Social Science: A Multicultural Approach*, Malden: Blackwell Publishers.
- Gordon, Scott (1991), *The History and Philosophy of Social Science*, London: Routledge.
- Gheissari, Ali (1998), *Iranian Intellectuals in the 20th Century*, Austin: Uneversity of Texas Press.
- Gheissari, Ali and Vali Nasr (2006), *Democracy in Iran: History and the Quest for Liberty*, Oxford: Oxford University Press.
- Kashani Sabet, Firoozeh (2000), "Halmarks of Humanism: Hygiene and Love of Homeland in Qajar Iran", *The American Historical Review*, 105(4), pp.

1171-203.

- Lemon, Michael C. (1995), *The Discipline of History and the History of Thought*, London: Routledge.
- Lemon, Michael C. (2003), *Philosophy of History: A Guide for Students*. London: Routledge.
- Munz, Peter (1997), "The Historical Narrative", In Michael Bentley, ed., *Companion to Historiography*, London: Routledge, pp. 833-852.
- Psillos, Stathis (2007), "Past and Contemporary Perspectives on Explanation", In Theo A.F. Kuipers, ed., *General Philosophy of Science: Focal Issues*, Amsterdam: Elsevier, 97-174.
- Ramezani, Rouhollah K. (1966), *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941: A Developing Nation in World Affairs*, Charlottesville: University Press of Virginia.
- Yarshater, Ehsan (2001), "The Qajar Era in the Mirror of Time", *Iranian Studies*, 34(1/2), pp. 187-94.